

نقش علم به نوعاً کشندگی رفتار در ساختار قتل عمد از منظر حقوق اسلام و غرب

جلال الدین قیاسی^۱

روح الله اکرمی^۲

چکیده

یکی از مصادیق قتل عمد، کشتن دیگری از طریق ارتکاب رفتار غالباً کشنده توسط فرد فاقد قصد قتل می‌باشد، که هم در حقوق کیفری ایران، به حکم بند ب ماده‌ی (۲۹۰) قانون مجازات اسلامی، و هم در برخی از نظام‌های حقوقی غرب مطمح‌نظر قرار گرفته است. یکی از مسائل مهم در مورد این نوع از قتل عمد آن است که آیا آگاهی مرتکب به ویژگی قتاله بودن عمل در ساختار آن مداخلت دارد یا خیر؟ دکترین حقوقی و رویه قضایی در پاسخ به این سؤال دچار تشتت است، برخی علم جانی را ضروری بزه مذکور به شمار آورده و گروهی برای آگاهی مرتکب اثری قائل نشده‌اند. در این مقاله ضمن تبیین هر یک از این نظریات، به بررسی موضوع، به شکلی تطبیقی، با تأکید بر رویکرد فقه جزایی مبادرت شده و مبانی آن مورد تحلیل قرار گرفته است.

واژگان کلیدی: قتل عمد، عمل نوعاً کشنده، جهل موضوعی، حقوق تطبیقی، فقه امامیه

۱- استادیار گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشکده حقوق دانشگاه قم.

۲- استادیار گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشکده حقوق دانشگاه قم (نویسنده مسؤول).





مقدمه

از لحاظ تاریخی، همواره قتل به عنوان مهم‌ترین اقدام علیه تمامیت جسمانی اشخاص، مستوجب شدیدترین مجازات‌ها در سياهه‌ی جرایم در جوامع مختلف بوده است؛ با این وجود اصولاً برخورد با مرتکبین چنین جرمی متأثر از عامد و یا خاطی بودن ایشان بوده؛ مسأله‌ای که اهمیت تفکیک دقیق مرزهای قتل عمد از نوع غیر عمد آن را مبرهن می‌سازد.

در حقوق جزای موضوعه‌ی ایران وفق ماده (۲۹۰) قانون مجازات اسلامی عمدی بودن قتل منوط به احراز یکی از حالات دوگانه‌ی ذیل می‌باشد: ۱. مرتکب با انجام کاری قصد کشتن دیگری را داشته؛ خواه آن کار نوعاً کشنده باشد، خواه نباشد، ولی در عمل سبب قتل شود (موضوع بند الف و ت)، ۲. مرتکب بدون داشتن قصد کشتن به کار نوعاً کشنده‌ای مبادرت می‌ورزد؛ که این نوعاً کشنده بودن گاه مطلق بوده و نسبت به نوع افراد چنین خصیصه‌ای را دارد (موضوع بند ب) و گاهی نسبی بوده و تنها نسبت به مجنی علیه با توجه به موقعیت وی نوعاً کشنده می‌باشد (موضوع بند پ).

در حقوق جزای فرانسه، ماده (۲۲۱-۱) قانون مجازات، قتل عمد را عملی توصیف نموده که به طور ارادی منجر به مرگ دیگری شود (معاونت حقوقی و توسعه قضایی قوه قضاییه، ۱۳۸۶: ۱۰۷)، با این وجود رویه قضایی تثبیت شده‌ای حاکی از عمدی بودن قتل در مواردی که رفتار ارتكابی به شکلی تقریباً حتمی کشنده است شکل گرفته و در این موارد قصد قتل را مفروض می‌گیرند (پرادل، ۱۳۸۶: ۴۶-۴۷).

در حقوق کیفری کشورهای کامن لا قتل عمدی در ابتدا محدود به حالتی بود که مرتکب با قصد قبلی از هاق نفس، قربانی را می‌کشت (لفیو، ۱۳۹۰: ۸۸). از رکن روانی چنین حالتی با تعبیر سوءنیت صریح^۱ یاد می‌شد (Herring, 2008: 189)؛ لیکن به تدریج رویه قضایی در کامن لا صور دیگری را تحت شمول قتل عمد در آوردند (لفیو، ۱۳۹۰: ۸۷): ۱. قتل عمدی ناشی از قصد ایراد صدمات شدید بدنی، هر چند بدون قصد قتل قربانی باشد، این نوع از قتل عمدی متضمن سوءنیت ضمنی^۲ که توسط

۱. express malice.

۲. implied malice.



قضات انگلیسی ابداع شده، امروزه بخشی از قانون قتل عمدی آمریکا گردیده است (لفیو، ۱۳۹۰: ۱۱۹)، ۲. قتل عمدی ناشی از بی‌پروایی شدید، نیز که از نظر یک انسان متعارف، متضمن خطر مرگ یا صدمه شدید بدنی از درجه ی بسیار بالا به دیگری باشد، به رغم فقدان قصد قتل یا قصد ایراد صدمه شدید بدنی در اکثر حوزه های قضایی آمریکا به رسمیت شناخته شده است (لفیو، ۱۳۹۰: ۱۲۶ و ۱۲۳)، در انگلیس، به رغم پذیرش چنین موضعی در برخی پرونده‌ها مانند دعوای دادستان علیه اسمیت در سال ۱۹۶۱ و دعوای هیام در سال ۱۹۷۵، اما در دعوای متأخری چون دعوای مولونی در سال ۱۹۸۵ مجلس اعیان با قطعیت بی‌پروایی فاحش را در قالب پیش‌بینی نتیجه، مثبت عمدی بودن قتل ندانست (Clarkson, 1987: 137)؛ ۳. قتل عمدی جنایی دارای سوءنیت اعتباری،^۱ که در اوایل کامن‌لا حسب آن کسی که رفتارش در راستای ارتکاب یا شروع به ارتکاب جنایتی، موجب مرگ ناخواسته‌ای می‌شد، مرتکب قتل عمد تلقی می‌گردید (لفیو، ۱۳۹۰: ۱۳۷)؛ نوع مذکور امروزه در انگلستان به موجب قانون آدم‌کشی مصوب ۱۹۵۷ منسوخ شده و در قالب قتل غیر عمد مطمح نظر قرار می‌گیرد (Herring, 2008: 189)؛ اما در آمریکا بعضی پرونده‌ها، قاعده قتل عمدی جنایی را در مفهوم نامحدود کامن‌لا بیان می‌کنند (لفیو، ۱۳۹۰: ۱۳۹).

آنچه که اساس بحث مقاله ی کنونی را تشکیل می‌دهد، بررسی تأثیر علم به ویژگی نوعاً کشنده بودن رفتار^۲ (و به تعبیر غربی‌ها به طور جدی خطرناک بودن آن) در مواردی است که قتل عمد بدون قصد کشتن واقع می‌شود؛ لذا در دو مبحث جداگانه به بررسی دیدگاه نظام‌های کیفری ایران، با تأکید بر مبانی فقهی آن، و نیز حقوق غرب در خصوص این موضوع خواهیم پرداخت.

۱. نظام حقوقی ایران

در ماده (۱۷۱) قانون مجازات عمومی سابق آمده بود که چنانچه آلتی را که مرتکب در قتل استعمال می‌نماید قتاله باشد عمل در حکم قتل عمدی خواهد بود، در این ماده آنچه که موجب می‌شد رفتار مرتکب فاقد قصد قتل، عمدی تلقی شود استفاده ی وی از آلت قتاله بود؛ مثلاً چنانچه کسی با سلاح گرم دیگری را می‌کشت در حکم قاتل عمد تلقی می‌شد، واقع امر این است که این ماده دارای اشکالات متعدد بود زیرا مطابق آن اولاً نفس استفاده از آلت قتاله موضوعیت داشته و محقق عنوان قتل

۱. constructive malice.

۲. جهت اجتناب از تطویل کلام و اینکه بیشتر ابهامات حقوقی ناظر بر قتل عمد ناشی از عمل نوعاً کشنده ی مطلق و نه نسبی می‌باشد لذا مبنای بحث را به بررسی این موضوع اختصاص می‌دهیم.



عمد بود، حتی اگر نحوه استفاده از آن غالباً کشنده نباشد؛ لذا بر اساس آن اگر کسی با تفنگ به سوی انگشت دیگری تیراندازی می نمود چنانچه اتفاقاً موجب مرگ مجنی علیه می گشت باید حسب ظاهر قانون حکم به قتل عمد داده می شد، ثانیاً اگر کسی که قصد قتل را نداشته، بدون استعمال آلتی قتاله رفتاری غالباً کشنده را انجام می داد و موجب مرگ قربانی می گشت، وفق ظواهر قانون سابق نباید به اتهام قتل عمد محکوم می گردید، از این رو فرضاً اگر متهم با مشت به شقیقه‌ی دیگری زده و او را می گشت وی قاتل غیر عمد تلقی می شد، زیرا علاوه بر عدم قصد قتل از شیئی کشنده استفاده نکرده بود، در زمان حاکمیت قانون مجازات عمومی رویه قضایی برای احتراز از اشکالات بیان شده، با نادیده گرفتن ظواهر قانونی به تفسیر ماده (۱۷۱) می پرداخت؛ مثلاً شعبه دوم دیوان عالی کشور در رأی شماره ۳۶۱۶ مورخ ۱۳۱۹/۱/۳۰ مقرر داشته «بر فرض هم که آلت استعمال شده قتاله نباشد از لحاظ خصوصیت موضع اصابت قتاله محسوب و مشمول قسمت اخیر ماده (۱۷۱) است» (متن، ۱۳۸۲: ۲۶۵) و یا شعبه ششم دیوان در رأی شماره ۱۱۶۴ مورخ ۱۳۲۵/۸/۲۹ نیز چنین اشعار می داشت که «منظور از آلت قتاله مذکور در ماده ۱۷۱ قانون کیفر عمومی هر نوع عملی است که آن عمل با ملاحظه وضعیت مجنی علیه و متهم عادتاً سبب هلاکت گردد، مانند از بلندی به زمین زدن بچه و امثال آن» (متن، ۱۳۸۲: ۲۶۹).

به هر تقدیر، پس از انقلاب اسلامی قانونگذار در ادوار مختلف [ماده (۲) قانون حدود و قصاص و مقررات آن مصوب ۱۳۶۱؛ ماده (۲۰۶) قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ و نهایتاً ماده (۲۹۰) قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲] برای اجتناب از بروز چنین اشکالاتی و در راستای تطابق با مبانی فقهی ملاک را از «استعمال آلت قتاله» به «نوعاً کشنده بودن رفتار ارتكابی» تغییر داد، در بسیاری از آثار فقهی ضابطه‌ی قتل عمد در فرض مبحوث عنه عبارت از انجام رفتاری دانسته شده که عادتاً مرگ آور است: «یکون فعله مما قد جرت العاده بحصول الموت عنده» (شیخ طوسی، ۱۴۰۰: ۷۳۳؛ راوندی، ۱۴۰۵: ۳۹۴) یا عملی که غالباً مهلک است: «یقصد الی فعل یقتل غالباً» (علامه حلی، ۱۴۱۱: ۱۹۳) «الی الفعل الذی یحصل به القتل غالباً» (علامه حلی، ۱۴۱۳: ۵۸۲) «اذا كان الفعل مما یقتل غالباً» (شهید ثانی، ۱۴۱۰: ۱۰۷). در این راستا حتی برخی از فقها که صراحتاً عمدی بودن قتل را به موضوع آلت غالباً کشنده متکی نموده‌اند، در مثال‌های خویش نمونه‌هایی را بر شمرده‌اند که به رغم فقدان آلت قتاله به لحاظ نوعاً کشنده بودن رفتار ارتكابی عمد محسوب شده‌اند همانند مداومت بر زدن مجنی علیه با عصا تا بمیرد و یا منع وی از آب و غذا (ابن سعید حلی، ۱۴۰۵: ۵۷۱). بر اساس چنین رهیافتی در صورتی که عمل نوعاً کشنده باشد، خواه از وسیله قتاله استفاده شده باشد خواه نه، مشمول قتل عمد می باشد؛ و بالعکس



☆ صرف استعمال آلت قتاله در صورتی که طرز به کارگیری آن غالباً کشنده نباشد از شمول عنوان قتل عمدی موضوع مقررات قانونی مذکور خارج می باشد. آنچه که در ملاک جدید موضوعیت دارد ویژگی عینی نوعاً کشنده گی رفتار است نه آنکه در عرف چنین خصیصه ای را برای آن قایل شده و اکثریت مردم چنین نگرشی را داشته باشند، لذا فرضاً ریختن زعفران فراوان در غذای دیگری هر چند که ممکن است عرفاً کشنده تلقی نشود ولی از آنجا که در واقع مرگ آور می باشد مشمول قتل عمد خواهد شد، از همین جا مشخص می شود این معیار که برخی بیان داشته اند «عمل نوعاً کشنده عملی است که با تلقی عرف غالباً و نوعاً قتل مترتب بر آن می شود، مثل انداختن دیگری از فراز ساختمانی بلند یا کوبیدن آن با سنگی بزرگ بر سر او یا فرو کردن چاقو یا کارد به ناحیه سینه دیگری» (پور بافرانی، ۱۳۸۸، ب: ۱۶۶) شایسته ی تأمل جدی است.

گفتنی است در ارتباط با رکن روانی بزه مسئله ی اصلی این است که آیا صرف اراده ی انجام رفتار نوعاً مهلک (قصد عام) و تحقق عینی آن جهت پذیرش عمدی بودن قتل کفایت می کند یا مرتکب علاوه بر آن باید به نوعاً کشنده بودن عمل خویش نیز آگاه باشد؟ قوانین موضوعه قبل از انقلاب اسلامی و نیز پس از انقلاب تا سال ۱۳۹۲، حکم این موضوع را به سکوت برگزار نموده و متعرض آن نشده بودند؛ به همین دلیل حقوقدانان با تجزیه و تحلیل مقررات تلاش می نمودند که حکم این مسأله را تبیین نمایند. در این گفتار ابتدا آرا و نظریات علمای حقوق را در این زمینه تبیین نموده و سپس با نگرش مبنا گرایانه به بررسی فقهی این موضوع خواهیم پرداخت.

۱-۱. بررسی حقوقی نقش علم به نوعاً کشنده بودن

صاحب نظران حقوق جزایی با توجه به سکوت قانون، سعی می کردند که با به کارگیری اصول حقوقی بررسی نمایند که آیا در ارتکاب قتل عمد به لحاظ غالباً کشنده بودن عمل ارتكابی، آگاهی جانی به خصوصیت رفتار خویش مداخلت دارد یا خیر؟ تلاش حقوقدانان در این زمینه موجب بروز دو نظریه ی متعارض گردیده بود. برخی معتقد بودند که مجرد ارتکاب رفتار نوعاً مهلک محقق عنوان عمد در قتل می باشد، حتی اگر جانی نسبت به ماهیت رفتار خود جاهل باشد. در مقابل عده ای اظهار می داشتند در حالتی که شخص قصد قتل نداشته، نمی توان به صرف انجام یک عمل نوعاً مهلک وی را عامد در قتل دانست بلکه می بایست وی از کشنده بودن رفتار خود آگاهی داشته باشد. ذیلاً نظریات مذکور را به تفکیک توضیح می دهیم:





۱-۱-۱. نظر به عدم اشتراط علم به نوعاً کشنده بودن رفتار در تحقق قتل عمد

پاره ای از حقوق‌دانان ضمن تأکید بر این نکته که "غالباً کشنده بودن عمل" گاه به اعتبار ذات وسیله‌ی مورد استعمال و زمانی به اعتبار موضع اصابت می‌باشد، بیان نموده‌اند که علم مرتکب به قتاله بودن وسایل یا حساسیت موضع اصابت شرط نمی‌باشد، بنا براین دفاع متهم مبنی بر عدم اطلاع از قابلیت عملکرد وسیله یا نقاط حساس و حیاتی بدن پذیرفته نمی‌شود (سپهوند، ۱۳۸۶: ۵۵ و ۶۷).

دلایل نظریه‌ی مورد بحث را در دو مورد می‌توان تصویر نمود:

الف. مستفاد از عبارت "نوعاً کشنده بودن" عمل ارتكابی مندرج در قانون آن است که وجود علم نوعی به مهلك بودن رفتار جهت تحقق قتل عمد ضروری است و با وجود آن، علم شخصی مرتکب به مرگ آور بودن فعل خویش لازم نمی‌باشد و به بیان دیگر علم نوعی جایگزین علم شخصی جانی در ساختار رکن روانی جرم قتل عمدی گردیده است.

ب. با توجه به اینکه مقنن در بند ج ماده (۲) قانون حدود و قصاص ۱۳۶۱ و ماده (۲۰۶) قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰، وقوع قتل عمد را در حالت نوعاً کشنده بودن رفتار به اعتبار وضعیت خاص مجنی علیه، منوط به آگاهی مرتکب از این موضوع دانسته بود و از سوی دیگر لزوم چنین علمی را در تحقق قتل عمد ناشی از رفتارهای مهلك موضوع بند ب همان مواد مورد تصریح قرار نداده بود، استفاده می‌شد که آگاهی شخص به نوعاً کشنده بودن عمل خویش در عاقد دانستن وی مؤثر نیست، خصوصاً اینکه برداشت مذکور موافق اصل لفظیه‌ی عدم شرطیت می‌باشد، زیرا در صورت تردید در لزوم اشتراط آگاهی جانی، مقتضای اصل مذکور نفی شرطیت آن در تحقق قتل عمد است (قیاسی: ۱۳۸۵-۱۳۸۴).

در مورد نظر گاه رویه قضایی به نظر می‌رسید که برخی از محاکم نیز به پذیرش این نظریه تمایل داشتند، در تأیید این مدعا می‌توان به نمونه زیر اشاره کرد که طی واقعه‌ای متهم با ضربه‌ی کارد جراحی به خلف زانوی راست مجنی علیه وارد نموده و خونریزی ناشی از آن موجب مرگ وی می‌شود؛ متهم و وکیل وی در مراحل رسیدگی اظهار داشته‌اند که قصد قتل در میان نبوده است، پزشکی قانونی در نظریه خود بیان داشته بود که «اگر چه ناحیه پشت ساق و زانو جزء نقاط حساس بدن محسوب نمی‌شود ولی اصابت جسم برنده‌ای به این ناحیه که عروق اصلی ساق پا از آنجا عبور می‌نماید، می‌تواند به دلیل خونریزی شدید و سریع و ایجاد شوک باعث مرگ گردد». دادگاه بدوی عمل را قتل عمدی تلقی نموده ولی شعبه ۲۶ دیوان عالی کشور آن را پذیرفته و به جهت اصراری شدن، پرونده در هیأت عمومی دیوان عالی کشور مطرح شد. در جریان رسیدگی هیأت، یکی از





قضات دیوان عالی چنین بیان می دارد که «ما به هیچ وجه نبایستی اطلاعات متهم به قتل را ملاک قرار بدهیم بگوییم که آیا می دانست این نقطه از بدن حساس است یا غیر حساس»، در نهایت دیوان طی رأی اصراری شماره ۳-۸۰/۲/۲۵ عمل را قتل عمدی تلقی نمود (سپهوند، ۱۳۸۶: ۵۵).

۱-۲. نظریه اشتراط علم به نوعاً کشته بودن رفتار در تحقق قتل عمد

در موضع مقابل رویکرد سابق، برخی از حقوقدانان معتقد بودند که آگاهی مرتکب در خصوص نوعاً کشته شدن رفتار جزء لوازم تحقق قتل عمد می باشد. بر اساس نظر مذکور بکارگیری آلت قتاله و ارتکاب عملی که غالباً منجر به جنایت می شود، در صورتی عمد به حساب می آید که به وضوح ظهور در قصد جنایت داشته باشد و این امر منوط به آنست که جانی بر خصوصیت فعل خویش آگاهی داشته باشد، زیرا با التفات وی بر سببیت فعل خویش و اثر ملازم با آن در واقع به نوعی قصد جنایت کرده است و اینکه قانونگذار در موارد قتل عمد ناشی از رفتار نوعاً کشته ای مطلق بر ضرورت علم تصریح نکرده است به معنای عدم لزوم آن نبوده بلکه با عنایت به عبارت "نوعاً" کشته بودن فعل، آگاهی جانی را بر این ویژگی مفروض دانسته است (صادقی، ۱۳۸۰: ۱۱۷ و ۱۱۸) و این به معنای آن نیست که وی نمی تواند جهل خود را نسبت به این موضوع اثبات کند، به عبارت دیگر در اینجا بار اثبات عدم اطلاع برعهده مرتکب قرار دارد (میرمحمد صادقی، ۱۳۸۶: ۱۱۱).

دلایل این نظریه را در سه مورد می توان تبیین نمود: (آقای نی، ۱۳۸۴: ۸۲ و ۸۳)

الف. علم از لوازم عمد است و علی الاصول جاهل نمی تواند عاقد باشد. در جرایم عمدی که ساختار ساده ای دارند، علم به موضوع کافی به مقصود است؛ ولی در جرایمی که به طور مثال وسیله نیز شرط است، علم به وسیله و یا وصف آن نیز ضروری است. در مورد بند قتل ناشی از رفتار نوعاً کشته ای مطلق که مقنن کشته بودن نوعی کار را ضروری و آن را جایگزین قصد نتیجه می کند، نیز علم به این جزء قطعی است.

ب. منطق حقوقی اقتضاء می کند که ارکان روانی اقسام قتل عمد اگر از نظر ساختاری کاملاً منطبق بر هم نیستند، از نظر وزنی متعادل باشند؛ اگر در یک نوع، قصد قتل را لازم و کافی می دانیم، منطقی نیست که در قسم دیگر علاوه بر فقدان قصد نتیجه، علم به کشته بودن را برای تحقق قتل عمدی لازم ندانیم.

ج. عدالت اقتضاء دارد که در اثبات عمدی بودن قتل و اجرای مجازات قصاص نفس، علیه متهم گشاده دستی نکنیم و لذا با ضروری دانستن علم مرتکب به کشته بودن نوعی کار، حتی شبهه ای علم را موجبی برای تحقق قتل عمدی به حساب نیاورده و صرف کشته بودن نوعی کار را کافی ندانیم.

نقش علم نوعاً کشته شدن رفتار در ساختار فعل عمد از حقوق مجازات اسلام و غرب





در تحولات اخیر قانون مجازات اسلامی به سال ۱۳۹۲، قانونگذار با پذیرش دیدگاه دوم، صراحتاً در بند (ب) ماده (۲۹۰) عمدی بودن قتل در حالت ارتکاب رفتار نوعاً کشنده را محدود به حالتی نمود که مرتکب «آگاه و متوجه بوده که آن کار نوعاً موجب آن جنایت یا نظیر آن می شود». لذا در ادامه مبانی فقهی اتخاذ چنین موضعی را از سوی قانونگذار مورد مطالعه قرار می دهیم.

۲-۱. بررسی فقهی نقش علم به نوعاً کشنده بودن رفتار

در مبحث حاضر، نگارنده ابتدا به بررسی مستندات فقهی نظریه ی عمدی بودن قتل به اعتبار رفتار نوعاً کشنده پرداخته تا مشخص شود که آیا ادله ی مزبور حالت جهل مرتکب به ماهیت رفتار خویش را نیز شامل می شود یا منصرف از آن می باشد. سپس در قسمت بعدی به صورت خاص به چگونگی برخورد فقهای عظام با ادله ی استنادی در بحث از تأثیر آگاهی مرتکب به غالباً قتاله بودن عمل ارتكابی خواهیم پرداخت.

۱-۲-۱. بررسی ادله

اقوال فقهای امامیه حاکی از آن است که دلایلی که مستند نظریه ی عمدی بودن جرم قتل به لحاظ غالباً مهلک بودن عمل ارتكابی قرار گرفته است عبارت از برخی روایات وارده، اجماع و اقتضاء قاعده (طباطبایی، ۱۴۰۹: ۴۰۲؛ نجفی، بی تا: ۱۲؛ سبزواری، ۱۴۱۳: ۱۸۳؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۲۷: ۱۸) می باشد. در ذیل به بررسی ادله ی مذکور می پردازیم:

۱-۱-۲-۱. روایات شریفه

صاحب نظران علم فقه جهت اثبات عمدی بودن قتل به اعتبار عمل غالباً قتاله به برخی روایات استدلال نموده اند؛ لکن مذاقه ی در مفاد روایات نشان می دهد که امکان استفاده ی چنین حکمی از برخی روایات محل تأمل و مناقشه است، بنا براین روایات را در دو دسته ی جداگانه مطمح نظر قرار می دهیم:

الف. دسته اول از روایات. عمده دلیل جهت اثبات عمدی بودن قتل به اعتبار نوعاً کشنده ی رفتار، روایات مورد بحث در این قسمت می باشد که دلالت آن ها تمام است.

روایت نخست. «عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: سألتناه عن رجل ضرب رجلاً بعضاً فلم يقلع عنه الضرب حتى مات، أيدفع إلى ولي المقتول فيقتله؟ قال: نعم، ولكن لا يترك يعذب به ولكن يجيز عليه بالسيف». (حرعاملی، ۱۴۱۲، ۲۹: ۳۶) از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم مردی با عصا مرد دیگری را زد و آن قدر او را زد تا مُرد، آیا قاتل به ولی مقتول سپرده می شود تا او را بکشد؟ امام (علیه السلام)





فرمود: آری، اما قاتل را در اختیار نمی گذارند تا با او بازی کند [با شکنجه او را بکشد]، ولی می تواند او را با شمشیر بکشد.

روایت دوم. «عن عبد صالح (علیه السلام) فی رجل ضرب رجلاً بعصا فلم يرفع العصا حتى مات، قال: يدفع إلى أولياء المقتول و لكن لا يترك يتلذذ به، و لكن يجاز عليه بالسيف». (حرعاملی، ۱۴۱۲، ۲۹: ۳۹) امام کاظم (علیه السلام) درباره ی مردی که مرد دیگری را با عصا زد و ضربات عصا را بر نداشت تا مُرد، فرمود: قاتل به اولیاء مقتول سپرده می شود ولی اجازه داده نمی شود [او را باز یچه قرار داده] و از او لذت ببرند، بلکه می توانند با شمشیر او را بکشند.

روایت سوم. «عن سلیمان بن خالد، قال سألت أبا عبد الله (علیه السلام) عن رجل ضرب رجلاً بعصا فلم يرفع عنه حتى قتل، أيدفع إلى أولياء المقتول؟ قال: نعم، و لكن لا يترك يعذب به و لكن يجاز عليه». (حرعاملی، ۱۴۱۲، ۲۹: ۳۹) از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم مردی با عصا مرد دیگری را زد و ضربات را از او بر نداشت تا کشته شد، آیا قاتل به اولیای مقتول سپرده می شود؟ حضرت (علیه السلام) فرمودند: آری، اما قاتل را در اختیار نمی گذارند تا با او بازی کنند [با شکنجه او را بکشند]، بلکه می توانند او را یک باره قصاص کنند.

روایات سه گانه ی مذکور دارای مضمون مشابهی بوده و ناظر بر حالتی می باشند که شخصی با ارتکاب ایراد ضرب به دیگری و تداوم عمل خود موجب مرگِ مضروب می گردد. در این روایات سؤال مطلق بوده پاسخ ارائه شده نیز دارای اطلاق است و شامل هر دو حالت وجود قصد قتل و عدم قصد قتل می باشد. حال این سؤال مطرح می باشد که آیا این روایات نسبت به وضعیت علم یا جهل مرتکب در خصوص سبب نوعی رفتار جهت سلب حیات مجنی علیه اطلاق دارند یا خیر؟ در نگاه ابتدایی ممکن است به نظر چنین آید که با توجه به عدم استفصال امام (علیه السلام) در خصوص علم یا جهل ضارب نسبت به مهلک بودن عمل ارتكابی، روایات اطلاق دارند؛ لکن همان گونه که برخی از فقها اظهار فرموده اند روایات مذکور چنین اطلاقی را ندارند زیرا در ما نحن فیه، سائل در خصوص قضیه ای خاص یعنی ایراد ضرب مکرر با چوب به دیگری تا هنگام مرگِ مضروب سؤال می نماید و لذا از آنجا که در چنین حالتی نوعاً اشخاص می دانند که این رفتار مهلک می باشد، بنابراین فرض مذکور دارای یک فرد شایع و بارز می باشد و لذا کلام امام (علیه السلام) منصرف به همین فرد شایع می شود و حالت جهل مرتکب به نوعاً کاشنده بودن عمل را شامل نمی شود و تسری شمول روایات به این حالت خلاف ظاهر است و از این رو با وجود انصراف، اطلاق روایات به اثبات نمی رسد و قدر متیقن همان حالت علم جانی به کاشنده بودن رفتار را در بر می گیرد (حسینی خامنه ای: ۱۳۷۸).

نقش علم جانی در سبب نوعی رفتار جهت سلب حیات مجنی علیه





ب. دسته دوم از روایات. برخی از فقها جهت اثبات عمدی دانستن قتل ناشی از عمل غالباً کشنده در فرض عدم قصد قتل، صرفاً به ذکر روایات دسته اول اکتفا نموده‌اند (نجفی، بی تا: ۱۲) و حتی بعضی ضمن رد امکان استناد به روایات دیگر، اظهار داشته‌اند که انصاف آن است که دلیل عمدی دانستن قتل مورد بحث همان روایات دسته اول می‌باشند (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۷: ۲۰)؛ با این وجود عده‌ای به روایات دیگری نیز در این موضوع استناد قرار نموده‌اند که آن‌ها را تحت عنوان دسته دوم از روایات ذیلاً مورد بررسی قرار می‌دهیم:

«عن ابی عبدالله (علیه السلام) قال: إن العمد أن يتعمده فيقتله بما يقتل مثله، والخطأ أن يتعمده ولا يريد قتله يقتله بما لا يقتل مثله، والخطأ الذي لا شك فيه أن يتعمد شيئاً آخر فيصيبه». (حرعاملی، ۱۴۱۲، ۲۹: ۴۰) [قتل] عمد در جایی است که مرتکب قصد مجنی علیه را نموده و با عملی که مثل آن کشنده می‌باشد او را به قتل رساند، و [قتل] خطا آن است که مرتکب قصد مجنی علیه را نموده و قصد قتل وی را نداشته و با عملی که مثل آن کشنده نمی‌باشد او را به قتل رساند، و [قتل] خطایی که شک در آن نمی‌باشد [قتل خطای محض] آن است که در حالی که قصد چیز دیگری را نموده به مجنی علیه بزند.

برخی از فقها با استناد به روایت اخیر، آن را از ادله‌ی عمدی بودن قتل به اعتبار رفتار غالباً کشنده به شمار آورده‌اند؛ علامه خویی (ره) با استظهار به مفهوم عبارت «یقتله بما لا يقتل مثله» فرموده‌اند که این جمله دلیل بر آن است که اگر وسیله‌ی استعمال شده کشنده باشد قتل خطا محسوب نمی‌شود، گرچه قصد قتل ابتدایی نداشته باشد (موسوی خویی، ۱۴۲۲: ۵-۴). عده‌ای دیگر با استفاده از قسمت نخست روایت فرموده‌اند که عبارت «یقتله بما یقتل مثله» اطلاق داشته و لذا در جایی هم که مرتکب قصد قتل ندارد، عمل ارتكابی عمد تلقی می‌شود، زیرا مشابه همین عبارت در فقره‌ی دوم روایت که راجع به قتل خطایی می‌باشد آمده ولی در آنجا قید عدم قصد قتل مطرح شده است (حسینی خامنه‌ای: ۱۳۷۸). در نقطه‌ی مقابل بعضی از فقها دلیل روایت مورد بحث را در خصوص عمد در قتل به اعتبار فعل نوعاً مهلک نپذیرفته و بیان داشته‌اند همان گونه که قید "نوعاً قتاله نبودن عمل" لازمه‌ی تحقق قتل خطایی ذکر گردیده، قید "غالباً کشنده بودن" در مورد قتل عمد بیان شده در صورتی که حسب ظاهر وقوع قتل عمد منوط به تحقق این شرط نمی‌باشد، بلکه کشتن دیگری از طریق آلت غیر قتاله توسط شخص قاصد قتل، محقق عنوان عمد است (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۷: ۲۰). به نظر می‌رسد اشکال مذکور بر استشهاد به این روایت، استنتاج عمدی بودن قتل به واسطه‌ی فعل غالباً کشنده را مخدوش نمی‌نماید، زیرا تقیید تحقق قتل عمد به عمل غالباً کشنده نافی ما عدا نبوده، همان گونه که دلایل دیگری آن را به اثبات رسانده‌اند، و لذا نمی‌توان به این دلیل، دلالت روایت ناظر بر وقوع قتل عمد از طریق رفتار غالباً





کشنده را نادیده انگاشت؛ حال که مشخص شد روایت مورد بحث می تواند مستند اثبات تحقق قتل عمد از طریق عمل نوعاً مہلک قرار گیرد، می بایست توجه داشت که این روایت نسبت به حالات علم و جهل جانی در مورد کشنده بودن رفتار اطلاق دارد و لذا مقتضای این اطلاق، آن است که حتی در صورت عدم آگاهی مرتکب فعل غالباً کشنده از ویژگی رفتار خود، عمل، قتل عمدی محسوب می گردد.

«عن محمد بن یحیی، عن احمد بن محمد، عن علی بن حذید، و ابن ابی عمیر جمیعاً، عن جمیل بن دراج، عن بعض اصحابنا، عن احدهما (علیهما السلام) قال: قتل العمد کل ما عمد به الضرب فعلیه القود، و إنما الخطأ ان ترید الشئ فتضیب غیره...» (حرعاملی، ۱۴۱۲، ۲۹: ۳۷) قتل عمدی شامل هر رفتار [منتهی به قتل]، که به قصد ایراد ضرب واقع شده باشد، بوده که مستوجب قصاص می باشد، و [قتل] خطا آن است که اراده‌ی چیزی شده لکن به دیگری اصابت نماید.

برخی از فقہا روایت مذکور را از لحاظ سند مورد اشکال قرار داده و اظهار داشته‌اند که روایت مرسل بوده و احادیث مرسل نیز حجت نمی باشند (مکارم شیرازی: ۱۳۷۷-۱۳۷۶)؛ در پاسخ به این اشکال گفته شده که جمیل بن دراج، راوی حدیث، از اصحاب اجماع می باشد اگر ارسال هم نماید روایت او را قبول می نمایم، و لذا بنا بر این مبنا معتبره است. با عنایت به اعتبار روایت از حیث سند، باید گفت که از نظر دلالت نیز اطلاق داشته و لذا حسب آن، ارتکاب فعل به قصد ایراد ضرب که منتهی به مرگ معینی علیه شود خواه با اراده‌ی قتل انجام شده باشد یا خیر، و خواه مرتکب علم به غالباً کشنده بودن رفتار داشته باشد یا نه، عمل قتل عمدی محسوب می شود (حسینی خامنه‌ای: ۱۳۷۸).

«عن أبی عبد الله (علیه السلام)، قال: قلت له: أرمی الرجل بالشئ الذی لا یقتل مثله، قال: هذا خطأ، ثم أخذ حصاه صغیره فرمى بها، قلت: أرمی الشاه فاصیب رجلاً، قال: هذا الخطأ الذی لا شک فیہ، و العمد الذی یضرب بالشئ الذی یقتل بمثله...» (حرعاملی، ۱۴۱۲، ۲۹: ۳۷ و ۳۸) راوی می گوید به امام (علیه السلام) عرض کردم چیزی را که مثل آن مہلک نمی باشد به سمت کسی پرتاب کردم، امام (علیه السلام) فرمود این خطاء می باشد، سپس امام (علیه السلام) ریگ کوچکی را برداشت و آن را پرتاب کرد...، از امام (علیه السلام) سؤال کردم به سوی گوسفندی تیر اندازی کردم و به مردی اصابت نمود، امام (علیه السلام) فرمود این خطایی است که شکی در آن نمی باشد [خطای محض]، عمد آن است که با شیئی که مثل آن کشنده است بزنند.





با استناد به فراز اخیر روایت بیان شده است که در اینجا موضوع حکم عمد، زدن با چیزی است که غالباً کشنده است و این اعم از آن است که مرتکب قصد قتل داشته باشد یا خیر، و اطلاق روایت هر دو حالت علم و جهل به غالباً کشنده بودن رفتار را در بر می گیرد (حسینی خامنه‌ای: ۱۳۷۸).

ما حاصل بررسی دسته‌ی دوم روایات آن است که از نظر دلالت بر عمدی بودن قتل به اعتبار نوعاً کشنده بودن عمل ارتكابی مشکلی نداشته و اطلاق آن‌ها قابل اخذ است و حالت جهل جانی به ویژگی قتاله بودن رفتار خویش را نیز شامل می شوند.

۱-۲-۱-۲. اجماع

یکی دیگر از ادله‌ی مورد ادعا مبنی بر عمدی بودن قتل به اعتبار عمل نوعاً کشنده اجماع می باشد (طباطبایی، ۱۴۱۸: ۱۸۵؛ سبزواری، ۱۴۱۳: ۱۸۳)؛ به نظر چنین می رسد که منشأ چنین استدلالی ناشی از برداشت مرحوم صاحب ریاض (ره) از کتاب غنیه اثر ابن زهره (ره) می باشد (طباطبایی، ۱۴۱۸: ۱۸۵ و ۱۴۰۹: ۴۰۲) و فقهای بعدی نیز استناد به اجماع را متکی بر بیان دیگران از برداشت خود از کتاب غنیه نموده اند (نجفی، بی تا: ۱۲؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۲۷: ۱۸)، در این زمینه چند نکته وجود دارد: اولاً با توجه به اینکه فقها در موضوع مورد بحث از روی قطع ادعای اجماع نموده اند بلکه آن را مبتنی بر استنباط عده‌ای از ظاهر عبارت غنیه کرده اند، لذا اجماع منقول و نه محصل است؛ ثانیاً به نظر تدقیق در عبارات کتاب غنیه بر ادعای صریح اجماع از ناحیه ایشان در مانحن فیه دلالت نمی کند، چرا که ایشان بعد از تعریف جنایت شبه عمد به حالتی که جانی بدون قصد قتل عملی را مرتکب می شود که عادتاً موجب مرگ مقتول نمی شود، ادعای اجماع می نماید و بلافاصله به برخی روایات در رد نظر مالک احتجاج می کند، که چه بسا بتوان گفت استناد ایشان به اجماع ناظر بر وجود نوع مستقلاً از قتل تحت عنوان قتل شبه عمد می باشد که مالک فقیه اهل سنت با آن مخالفت نموده است، نه از حیث اینکه ارتکاب قتل از طریق رفتار غالباً کشنده عمد محسوب می شود؛ ثالثاً بر فرض وقوع ادعای اجماع در کتاب غنیه نیز باید گفت که مبنای مرحوم ابن زهره در نقل اجماع ظاهراً بر تسامح است، چون در بسیاری از مسائلی نقل اجماع نموده اند که کسی نقل اجماع نکرده است (حسینی خامنه‌ای: ۱۳۷۸)؛ رابعاً چنانچه قائل شویم که مرحوم ابن زهره در ادعای اجماع تسامح نموده و واقعاً اجماع به وقوع پیوسته است؛ این اجماع علاوه بر منقول بودن، محتمل المدرکیه و موافق قاعده است و لذا حجیت ندارد (صانعی، ۱۴۲۷: ۴۱).

بی مناسبت نمی دانیم که بیان شود برخی در عمدی بودن چنین قتلی اشکال وارد نموده اند (خوانساری، ۱۴۰۵: ۱۸۳) و صراحتاً آن را جنایت شبه عمد دانسته اند (فاضل آبی، ۱۴۱۷: ۵۹۳) تا به





آنجا که ادعا شده که این قول، مختار مشهور فقهای اسلامی می باشد (مرعشی نجفی، ۱۴۱۵: ۴۰)؛ بنا براین نمی توان اجماع را به عنوان دلیل مثبت نظریه ی عمدی بودن قتل به اعتبار عمل نوعاً کشنده به شمار آورد، و لذا به طریق اولی بحث از استناد به اجماع در خصوص یکی از فروع نظریه ی مذکور، یعنی عمدی بودن قتل ناشی از عمل غالباً مهلک از سوی شخص جاهل به ماهیت رفتار، موضوعاً متفی می باشد.

۱-۲-۱. اقتضاء قاعده

یکی دیگر از دلایل فقها برای عمدی دانستن قتل به اعتبار رفتار نوعاً کشنده، موافق قاعده بودن آن است. در راستای تبیین دلیل مزبور میان تعابیر مطرح شده تفاوت هایی مشهود است:

الف. قصد انجام رفتار نوعاً کشنده بر دیگری همان قصد کشتن اوست: عده ای از اندیشوران فقهی (فاضل اصفهانی، ۱۴۲۴: ۱۰؛ مغنیه، ۱۴۲۱: ۳۰۸؛ سبزواری، ۱۴۱۳: ۱۸۳)، بر این عقیده اند که کسی که با علم به سببیت، قصد انجام سببی را می نماید عرفاً دارای قصد مسبب می باشد لذا در مانحن فیه مرتکب قاصد در قتل است، بنابراین قتل واقع شده عمدی است؛ نظر مزبور با این اشکال روبروست که در موضوع کنونی فرض ما بر این است که مرتکب قصد قتل ندارد و الا چنانچه مرتکب دارای چنین قصدی باشد که دیگر ماهیت نوعاً کشندگی رفتار ارتكابی مدخلیتی نداشته تا آن را به شکلی متمایز مورد بحث قرار داد.^۱

ب. قصد انجام رفتار نوعاً کشنده بر دیگری منفک از قصد کشتن او نیست: تعدادی دیگر از صاحب نظران فقهی (موسوی خویی، ۱۴۲۲: ۴؛ مدنی کاشانی، ۱۴۱۰: ۷؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۲۷: ۱۸)، می فرمایند که قصد انجام رفتار همان قصد تحصیل نتیجه است ولی معتقدند کسی که قصد عملی علیه مجنی علیه را می نماید و به ترتب نوعی نتیجه ی قتل بر عمل خویش توجه دارد، وجود قصد نتیجه را نزد وی نمی توان متفی دانست بلکه وی به طور تبعی قصد قتل را نیز داشته است؛ نظر اخیر از جنبه مبنا مشابه موضع آن دسته از حقوقدانان کیفری می باشد که صرف عالم بودن فرد به نتایج عمل خویش را به معنای وجود سوءنیت خاص نزد وی دانسته اند (باهری، ۱۳۸۴: ۲۷۶)؛ یعنی در حقیقت سوءنیت غیر مستقیم قتل را نزد قاصد در انجام عمل نوعاً کشنده محقق دانسته اند، بر این نظر دو اشکال وارد شده است: نخست آن که با توجه به تمایز قصد از علم، نمی توان گفت که قصد سبب از ناحیه ی عالم به

۱. البته با توجه به ظاهر عبارت برخی از قائلین نظریه ی مزبور مبنی بر اینکه عرفاً مرتکب دارای قصد قتل تلقی می شود (سبزواری، ۱۴۱۳: ۱۸۳) به نظر می رسد که ایشان نیز نخواسته اند که بگویند چنین شخصی واقعاً دارای قصد قتل است بلکه آن ها هم در صدد بیان این نکته بوده اند که در اینجا قصد رفتار به منزله قصد قتل است.





مسبب ملازمه با قصد مسبب دارد؛ و دیگر آنکه قصد تبعی ناظر بر حالتی است که فرد اصالتاً قصد مسبب را نموده ولی به تبع آن قصد سبب را داشته باشد، نه اینکه اصالتاً قصد سبب را داشته و به تبع آن قصد مسبب وجود داشته باشد (حسینی خامنه‌ای: ۱۳۷۸).

ج. قصد انجام رفتار نوعاً کشنده بر دیگری به منزله‌ی قصد کشتن اوست: برخی دیگر از فقها (شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۶۷؛ طباطبایی، ۱۴۱۸: ۱۸۵؛ نجفی، بی تا: ۱۲)، معتقدند که کسی که قصد انجام عملی را علیه مجنی علیه می‌نماید که عادتاً مرگ او را در پی دارد گویا قصد قتل وی را کرده است و در حقیقت در چنین حالتی قصد عام نازل منزله‌ی قصد خاص است، از این رو عمدی دانستن چنین قتلی خلاف قاعده به‌شمار نمی‌رود.

نظر اخیر قابل توجیه به نظر می‌رسد و لذا می‌توان گفت که عمدی دانستن قتل ناشی از عمل نوعاً مهلک سازگار با قاعده است، و همان‌طور که از بررسی به عمل آمده مستفاد می‌گردد، سازگاری مزبور در صورتی خواهد بود که مرتکب نسبت به ماهیت رفتار خویش آگاهی داشته باشد.

۱-۲-۲. فتاوی‌ای فقهی

از مطالب ذکر شده در قسمت قبلی چنین به دست می‌آید که از میان مستندات نظریه‌ی تحقیق عمد در قتل به اعتبار فعل غالباً کشنده، تعدادی از روایات وجود دارد که نسبت به صور علم و جهل مرتکب نسبت به ماهیت رفتار خود اطلاق دارند و بر اساس آن‌ها باید گفت که چنانچه شخصی بدون قصد سلب حیات، عمل نوعاً کشنده‌ای را انجام دهد، قتل واقع شده عمدی می‌باشد، حتی اگر نسبت به قتاله بودن رفتار آگاهی نداشته باشد. در اینجا به بررسی این نکته می‌پردازیم که آیا فقه‌های امامیه بر اساس چنین برداشتی فتوا داده‌اند یا خیر؟

بررسی آرای بسیاری از فقیهان ما را به این نکته رهنمون می‌نماید که ایشان حکم عمدی بودن قتل در حالت جهل مرتکب به سبب نوعی رفتار جهت ایجاد مرگ مجنی علیه را از روایات مورد بحث برداشت نموده و طبق آن فتوا نداده‌اند. در این راستا ذیلاً برخی از بیانات فقها را جهت تأیید مطلب ذکر می‌نمایم:

کاشف اللثام (ره) می‌فرماید: «یتحقق [العمد] بقصد البالغ العاقل إلى الفعل الذي يحصل به القتل غالباً مع علمه بذلك وإن لم يقصد القتل، فإن قصد السبب مع العلم بالسبب قصد المسبب» (فاضل اصفهانی، ۱۴۲۴: ۱۰).





مستفاد از عبارت ایشان آن است که قصد فعل غالباً مهلك در صورت آگاهی مرتكب از این امر، مشمول عنوان عمد خواهد بود، زیرا قصد سبب [فعل] چنانچه با علم از سیبیت [کشدگی فعل] تَوَام شود، به معنای قصد مسبب [قتل] تلقی می گردد.

صاحب جواهر (ره) نیز در این زمینه می فرماید: «لا خلاف فی أنه يتحقق العمد بقصد [البالغ العاقل] الضرب بما يقتل غالباً عالمأ به، و إن لم يقصد القتل، لأن القصد إلى الفعل المزبور كالقصد إلى القتل» (نجفی، بی تا: ۱۲).

همان گونه که از بیان اخیر مشخص می شود ایراد ضرب از طریق وسیله ی نوعاً کشنده در صورتی موجب عمدی تلقی نمودن قتل رخ داده است که مرتكب به این مسأله آگاهی داشته باشد؛ و در این صورت است که می توان قصد چنین فعلی را به منزله ی قصد کشتن دانست.

محقق خوانساری (ره) در جامع المدارك صراحتمی فرمایند که چنانچه مرتكب نسبت به معرضیت رفتار ارتكابی جهت حدوث قتل آگاهی نداشته باشد، احکام عمد جاری نخواهد بود. عبارت ایشان بدین صورت است: «لا بد فی صوره المعرضیه من الالتفات إليها، و إلا لم يتحقق العمد، كما أن قصد الفعل الموجب للقتل مع عدم الالتفات إلى المعرضیه لا يكون عمداً» (خوانساری، ۱۴۰۵: ۱۸۵).

آیت الله فاضل لنکرانی (ره) نیز در توجیه عمدی بودن قتل، به اعتبار فعل غالباً قتاله می فرماید: «القصد إلى الفعل الذي يتحقق به القتل غالباً مع التوجه والالتفات إلى ذلك لا يكاد ينفك من قصد القتل، غاية الأمر أنه يصير القتل مقصوداً بالتبع، والفعل يكون مقصوداً بالأصل، وهو لا يوجب الخروج عن عنوان العمد، فإن من ضرب الغير بآله قتاله مع العلم بكونها كذلك يكون عند العرف قاتلاً بالقتل العمدي» (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۷: ۱۸). در نحوه ی استدلال مذکور به خوبی مشخص می باشد که قصد رفتار نوعاً کشنده، چنانچه با آگاهی جانی از ماهیت عمل خویش قرین باشد از قصد قتل جدا انگاشته نشده، زیرا در اینجا قتل، به تبع قصد رفتار، منظور بوده است؛ لذا مفهوم مخالف استدلال مذکور مؤید آن است که اگر مرتكب نسبت به غالباً کشنده بودن عمل خود آگاهی نداشته باشد، نمی توان قصد قتل را به عنوان قصد تبعی مورد قبول قرار داد. برخی در تأیید این استدلال اعلان داشته اند که قصد قتل تبعی، وقتی تحقق می یابد که فاعل به ملازمه ی رفتار ارتكابی و مرگ مجنی علیه توجه داشته باشد، اما اگر به این امر توجه و آگاهی نداشته باشد، قتل مذکور را نمی توان قتل عمد دانست. (مرعشی شوشتری، ۱۳۷۶: ۱۰۵)

نقش علم نوعاً کشدگی رفتار در احداث قتل عمد از منظر حقوق اسلام و غرب





تدقیق در عبارات فقهی نقل شده‌ی مذکور به خوبی این نکته را ثابت می‌نماید که علم مرتکب به غالباً کشنده بودن رفتار، شرط عمدی بودن قتل ارتكابی می‌باشد. اکنون این سؤال پیش می‌آید که با توجه به اطلاق برخی از روایات ناظر بر تسری حکم عمد به موارد جهل جانی نسبت به ویژگی عمل خویش، چگونه می‌توان قولی که فقهای عظام پذیرفته‌اند را توجیه نمود. چهار دلیل عمده در خصوص نفی امکان ارتكاب قتل عمد مستوجب قصاص در ما نحن فیه می‌تواند مورد استناد قرار گیرد:

الف. دلالت عرف. برخی فرموده‌اند که از مجموع روایات استفاده می‌کنیم که معنای عمد و خطاء در مصطلحات شارع همان معنای عرفی آن است و در این زمینه حقیقت شرعیه نداریم و تعبیرات موجود در روایات مشخص می‌نمایند که شارع مقدس، عمد را مطابق محوری که عرف آن را معنا می‌کند قرار داده است، بر این بنیاد در این جا فهم و درك عرفی می‌تواند ملاک قرار بگیرد (حسینی خامنه‌ای: ۱۳۷۸). از همین رو است که در تأیید تسری حکم عمد بر مصداق معین، صدق عرفی عمد مورد توجه قرار گرفته (مقدس اردبیلی، ۱۴۱۶: ۳۷۲) و اطلاق در روایات وارده در خصوص عمدی بودن قتل به اعتبار غالباً کشنده بودن رفتار ارتكابی، ناظر بر بیان عرفی عمد دانسته شده است (صانعی، ۱۴۲۷: ۴۱). بنابراین در خصوص حالت جهل مرتکب به نوعاً کشنده بودن عمل ارتكابی در فرض فقدان قصد قتل، از جهت صدق عرفی بلاشک می‌توان ادعا کرد که در صورت جهل به سببیت، عمد صدق نمی‌کند و لذا در صورت مذکور مشمول اطلاق روایات نخواهد بود (حسینی خامنه‌ای: ۱۳۷۸).

ب. نصوص شرعی. یکی دیگر از دلایلی که می‌تواند مستند قول "عدم امکان ارتكاب قتل عمد مستوجب قصاص ناشی از انجام رفتار غالباً کشنده توسط شخص جاهل" قرار گیرد، برخی از نصوص وارده می‌باشد؛ تقریر این دلیل بدین صورت است که در آیه شریفه (۳۳) از سوره مبارکه اسرا چنین آمده است «من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً»، هر کس به ستم کشته شود، برای ولی او سلطه‌ای بر قاتل قرار داده ایم. مستفاد از این آیه شریفه آن است که حق ولی دم مبنی بر قصاص، که مجازات قتل عمد می‌باشد، در جایی موضوعیت دارد که رفتار بزه‌کار قابلیت اتصاف به وصف ظلم را داشته باشد؛ بنابراین از آن جا که ظلم از عناوین قصدیه می‌باشد (مکارم شیرازی: ۱۳۷۷-۱۳۷۶) به دو لحاظ امکان تحقق آن، از ناحیه‌ی شخص فاقد قصد قتل که بدون آگاهی فعل غالباً کشنده‌ای را انجام می‌دهد وجود ندارد:



اولاً. با وجود جهل مرتکب نسبت به کشنده بودن عمل خویش و تصور وی مبنی بر نوعاً مهلک نبودن آن، عمد تحقق نیافته و مقتول عرفاً مظلوم محسوب نمی شود، بلکه مقتولی تلقی می شود که به صورت اتفاقی کشته شده است، لذا ظاهر در آن است که آن چه مانع از صدق عنوان ظلم بر قتل ارتكابی می باشد، اعتقاد قاتل در مورد رفتار خویش است و نه واقع امر، بنابراین جهل مانع ثبوت مجازات قصاص است (صانعی، ۱۴۲۷: ۴۲).

ثانیاً. تحقق ظلم که شرعاً حرام می باشد، تنها از ناحیه ی اشخاص دارای تکلیف متصور می باشد، لذا با توجه به اینکه شخصی که بدون قصد قتل مرتکب عمل نوعاً کشنده ای می گردد که از ویژگی آن اطلاع ندارد، حسب مقتضای حدیث رفع، به دلیل جهل خویش، مرفوع القلم می باشد، از این رو منطقاً نمی تواند مرتکب قتل عمد مستوجب قصاص شناخته شود.

به نظر می رسد، دلیل حاضر قابل مناقشه است، زیرا لزوماً فقدان قصد با عدم امکان صدق مظلوم بر مجنی علیه ملازمه ندارد، خصوصاً در جایی که قتل قربانی ناشی از بی پروایی و سهل انگاری جانی بوده، که اگر اندک احتیاطی را رعایت می کرد، نفس محترمه ای از بین نمی رفت.

ج. دلیل عقلی. پذیرش رأی تحقق قتل عمد مستوجب قصاص به واسطه ی ارتكاب فعل غالباً کشنده از ناحیه ی شخص فاقد قصد قتل که نسبت به ماهیت عمل خود جاهل می باشد مغایر موازین عقلی است، جهت تبیین مسأله مثالی را ذکر می نماییم، فرض کنید شخصی را که در یک مکان دور افتاده که از مظاهر تمدن بشری محروم می باشد به شهر بیاورند و وی در حالی که اساساً از وجود نیرویی به نام الکتریسیته و ویژگی آن آگاهی ندارد با یک کودک مشغول بازی شده و سیم لخت حاوی جریان برق را در معرض تماس با بدن کودک قرار داده و موجب مرگ وی شود، آیا نسبت دادن قتل عمد به چنین شخصی از لحاظ عقلی توجیه شدنی است؟ بدون تردید پذیرش عمد در قتل از ناحیه ی شخص مذکور و مجازات وی عقلاً قبیح است و با عنایت به آنکه قبح عقلی هر چیز مستلزم منع شرعی آن می باشد، لذا کیفر این شخص به حکم عقل، شرعاً ممنوع می باشد.

البته شاید گفته شود که دلیل مذکور را می توان تحت عنوان بنای عقلا و نه دلیل عقل مطمح نظر قرار داد.





د. اقتضاء اصول و قواعد. چنانچه از دلایل موجود نتوانیم احراز کنیم که وضعیت قتل ناشی از رفتار غالباً کشنده‌ی شخص جاهل مشمول عنوان عمد می‌باشد یا خیر، با توجه به این اصل که موضوع حکم در باب قتل عمد، عنوان عمد است؛ در صورت شک در تحقق این عنوان، مقتضای قاعده این است که احکام قتل عمد را جاری نکنیم (حسینی خامنه‌ای: ۱۳۷۸)، زیرا در موارد تعارض میان اصل سببی و اصل مسببی، اصل سببی همواره مقدم می‌باشد لذا با حکم به عدم تحقق عمد زمینه‌ی شک به تحقق قتل عمد نیز منتفی می‌گردد. اضافه می‌نماید که برخی نیز با استناد به قاعده‌ی درأ چنین استدلال نموده‌اند که در قتل عمد به اعتبار نوعاً کشنده بودن عمل ارتكابی، بدون رشد قاتل، احراز قصد تبعی وی از قتل مشکل است؛ قهراً در صورت شبهه، قاعده‌ی "درأ الحد" موجب سقوط کیفر قصاص می‌گردد (موسوی‌بجنوردی، ۱۳۷۶: ۵۴)؛ پذیرش استدلال اخیر به جهت تردید در شمول قاعده درأ نسبت به کیفر قصاص محل نظر است.

ما حاصل مطالب مذکور آن که چنانچه شخصی بدون قصد قتل، رفتار غالباً کشنده‌ای را از روی ناآگاهی مرتکب گردد تحت عنوان قتل عمد مؤاخذه نخواهد شد. با این وجود تفتن به این امر اهمیت دارد که نمی‌توان مرتکب را به صرف ادعای جهل تبرئه نمود، زیرا از یک سو حسب ظاهر ارتكاب رفتار مذکور که کشنده بودن آن عادتاً معلوم می‌باشد، همراه با علم و آگاهی صورت می‌گیرد و ادعای جهل خلاف ظاهر بوده و مستلزم اثبات است، از سوی دیگر چنانچه به مجرد ادعای جهل، حکم عمد را از رفتار ارتكابی برداشته و کیفر قصاص را ساقط نماییم، چون به لحاظ شدت مجازات رفتار، انگیزه‌ی ادعای جهل جهت فرار از کیفر فراوان می‌شود و این امر موجب می‌شود که در عمل زمینه‌ی اجرای احکام قصاص که مورد تأکید شارع مقدس است بسیار محدود شده و اکثر خون‌ها به هدر رود (فاضل اصفهانی، ۱۴۲۴: ۱۰؛ نجفی، بی‌تا: ۱۲) چنین ادعایی مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد، مگر آن که متهم جهل خود را ثابت نموده یا قرائن قطعی‌ای بر صدق دعوای او موجود باشد (حسینی خامنه‌ای: ۱۳۷۸) بنابراین در فرض مذکور جهل مانع اجرای کیفر قتل عمد خواهد شد (صانعی، ۱۴۲۷: ۴۲).^۱



۱. برخی از حقوقدانان به نحوی بحث نموده‌اند که گویا ادعای جهل مطلقاً پذیرفته نمی‌شود (پور بافرانی، ۱۳۸۸، الف: ۱۸)؛ که این نظر حسب آنچه گفته شد قابل پذیرش نیست.

در همین راستا، قانونگذار مجازات اسلامی در تبصره (۱) ماده (۲۹۰) این مسأله را مورد توجه قرار داده و مقرر داشته است «عدم آگاهی و توجه مرتکب باید اثبات گردد، و در صورت عدم اثبات، جنایت عمدی است مگر جنایت واقع شده فقط به علت حساسیت زیاد موضع آسیب، واقع شده باشد و حساسیت زیاد موضع آسیب نیز غالباً شناخته شده نباشد، که در این صورت آگاهی و توجه مرتکب باید اثبات شود و در صورت عدم اثبات، جنایت عمدی ثابت نمی‌شود».

البته این تبصره از این حیث که دامنه‌ی استقرار بار اثباتی وجود علم بر دوش ولی دم یا مقام تعقیب را محدود به وضعیتی نموده که جنایت به علت حساسیت زیاد موضع آسیب، واقع شده، قابل انتقاد است، زیرا در مواردی نیز ممکن است نوعاً کشندگی رفتار برخاسته از ماهیت خود رفتار بوده، به نحوی که برای غالب مردم شناخته نشود، مانند ماهیت نوعاً کشندگی خوردن زیاد زعفران، مسأله‌ای که مطابقتی با استثنای مزبور ندارد و می‌بایست مورد توجه مقنن قرار می‌گرفت.

۲. نظام حقوقی غرب

در مقام بررسی موضع نظام‌های حقوقی غربی پیرامون جایگاه علم به خطرناک بودن رفتار در تحقق قتل عمد، سیستم‌های کیفری دو خانواده کامن‌لا و رومی ژرمنی را مورد مطالعه قرار می‌دهیم. در این راستا طی دو قسمت جداگانه ابتدا به بررسی موضع دو کشور ایالات متحده و انگلستان که مهم‌ترین نمایندگان خانواده کامن‌لا می‌باشند، پرداخته و در قسمت بعدی رویکرد نظام حقوقی فرانسه در این خصوص تحلیل خواهد شد.

۱-۲. حقوق کامن‌لا

در حقوق کامن‌لا و مجموعه قوانین موضوعه مدرن در کشورهای عضو این خانواده‌ی حقوقی، قتل به دو نوع عمد^۱ و غیر عمد^۲ تقسیم می‌شود، که سبق تصمیم بر کشتن^۳ وجه فارق این دو نوع را

۱. Murder

۲. Manslaughter.

۳. البته باید توجه داشت که اصطلاح (malice aforethought) که متضمن قصد پیشینی است، به دلیل ماهیتی که برای چنین نهادی در نظر گرفته شده، دارای نوعی ابهام است، و حقوقدانان غربی به درستی تأکید نموده‌اند که برخلاف ظاهر تعبیر، تحقق سوءنیت مورد نظر نیازمند عمد قبلی نیست (Herring, 2008: 188) و لذا آن را در





شکل می‌بخشد (Samaha, 2010: 282). در این بستر، قتل عمدی عبارت از کشتن دیگری در صورت وجود سوءنیت قبلی می‌باشد. سابقاً اصطلاح سوءنیت قبلی (سبق تصمیم مجرمانه) صرفاً به مثابه‌ی اصطلاحی فنی شناخته می‌شد که بیانگر مفهومی فراتر از آن دسته از وضعیت‌های روانی شناخته شده‌ی حقوق عرفی که به اندازه‌ی کافی برای تحقق کشتن عامدانه سزاوار سرزنش بوده‌اند نبود، در انگلستان تا قبل از وضع قانون آدم‌کشی در سال ۱۹۵۷، سه نوع سوءنیت مجرمانه پیشینی وجود داشت: صریح (Express)، ضمنی (Implied) و استنباطی یا فرضی (Constructive)؛ سوءنیت صریح مستلزم داشتن قصد سلب حیات است؛ سوءنیت ضمنی از طریق اثبات قصد ایراد صدمه شدید بدنی مشخص می‌شود، یک بعد اعتباری نیز برای این گونه قصد مجرمانه فرض شده است، که صرفاً مشتمل بر قصد ارتکاب یک جرم شدید مبتنی بر خشونت، مانند زنای به عنف و سرقت مقرون به آزار، بوده که در اثنای ارتکاب آن قتلی نیز رخ دهد، سوءنیت اخیر در جایی وجود دارد که متهم در راستای ارتکاب یا شروع به انجام یک جنایت یا خودداری از بازداشتی قانونی موجب مرگ دیگری شود که در صورت برقراری رابطه‌ی سببیت میان مرگ و ارتکاب جنایت و یا خودداری از بازداشت، دیگر مسأله‌ی قاصد بودن مرتکب در کشتن و یا ایراد صدمه شدید جسمانی اهمیتی نداشت؛ در انگلیس قسم اخیر به موجب قانون مصوب ۱۹۵۷ ملغی گردیده (Herring, 2008: 189; Simester & Sullivan, 2007: 342,343)، اما در اکثر حوزه‌های قضایی آمریکای آمریکا مورد عمل است (لفیو، ۱۳۹۰: ۱۸۶). در همین راستا در پرونده ای تصمیم گرفته شد که «هر گاه کسی در انجام عملی با نقشه ارتکاب جنایتی، از دیگری سلب حیات کند، حتی اگر اتفاقی باشد، عمل او قتل عمد است» (لفیو، ۱۳۹۰: ۱۳۹).

در نظام کامن لا، خصوصاً در طول قرن اخیر، به تدریج این موضع قوت گرفته که قتل عمد نباید به موارد وجود قصد (سوءنیت) محدود شود؛ لذا همین که رفتاری توأم با بی‌پروایی شدیدی که حکایت از بی‌تفاوتی نسبت به ارزش حیات انسانی و تمایل بر کشتن دیگران داشته، ارتکاب یابد همسنگ با اغلب قتل‌های عمدی در خور سرزنش و نکوهش است (Clarkson, 1987: 136). در ایالات متحده، بند (۲) ماده (۲۱۰) قانون جزای نمونه این موضوع را مورد تصریح قرار داده که «کشتن بی‌پروایانه‌ی دیگری در شرایطی که بی‌تفاوتی شدیدی را نسبت به حیات انسانی نشان دهد قتل عمدی خواهد بود».



در حقوق انگلیس، این شیوه با وضوح کمتری، در عمل پذیرفته می شده است، و عبارات نه چندان دقیق قانونی این اجازه را به دادگاه‌ها می داده که در موارد بی پروایی شدید به قتل عمد حکم دهند. در دعوی هیام به سال ۱۹۷۵ برخی قضات مجلس اعیان اصطلاح "قصد" را چنان موسع تفسیر نمودند که موارد بی پروایی شدید را نیز شامل شود، و عده‌ای از قضات پرونده مهیای آن بوده که پا را فراتر نهاده و صریحاً قتل عمد را بدون نیاز به قصد سلب حیات، و از طریق بی پروایی شدید بپذیرند؛ اکثریت قضات در دعوی مزبور مقرر داشتند که این بی پروایی باید به حدی باشد که متهم مرگ یا صدمه شدید جسمانی را به عنوان نتیجه‌ی بسیار محتمل رفتارش پیش‌بینی نماید (Clarkson, 1987: 136-137). بر این اساس امروزه می توان قتل را در نظام کامن لا به اعتبار رکن روانی، در سه حالت، عمدی به شمار آورد: ۱. حالتی که مرتکب قصد خاص کشتن داشته باشد، ۲. موردی که مرتکب قصد ایراد صدمه‌ی شدید جسمانی داشته باشد، ۳. وضعیتی که مرتکب به‌رغم آگاهی از وجود خطر جدی که می تواند مرگ و یا صدمه‌ی شدید جسمانی در پی داشته باشد بی تفاوتی نشان دهد (براندن، ۱۳۷۶: ۷۰). به هر تقدیر، در حقوق کامن لا مواردی که قتل عمد بدون نیاز به احراز قصد کشتن تحقق می‌یابد، تلقی به قبول شده است، که ایالات متحده در این زمینه از توسعه بیشتری در مقایسه با انگلیس برخوردار است.

این مسأله در دو قالب کلی قابل تصویر است:

الف. موردی که قتل عمدی مبتنی بر قصد سلب حیات است، اما بر مبنای دکترین سلاح کشنده^۱ چنین قصدی از طریق تحلیل عملکرد عینی مرتکب استنتاج می شود. بر مبنای این نظریه، فرد نسبت به نتایج طبیعی و احتمالی رفتارهای عمدی خویش قاصد فرض می شود. نشانه گیری و شلیک با یک هفت تیر پر از فاصله‌ای نزدیک، قطعاً مصداق سلاح کشنده‌ای است که هیأت منصفه به راحتی می تواند از آن قصد کشتن را استنباط نماید. البته تعیین آنچه که سلاح مرگ بار تلقی می شود، بستگی به وسیله‌ی مورد استفاده و اوضاع و احوال جانبی در هنگام قتل دارد. یک مرد نیرومندی که با مشت چند مرتبه بر سر یک نوزاد یک ساله می زند، به سهولت قاصد در کشتن قلمداد و مشت وی در چنین شرایطی سلاحی کشنده تلقی می شود؛ در حالی که مردی که در یک مبارزه‌ی بوکس، در برابر هم‌موردی همسان خویش قرار می گیرد، استفاده از مشتش را معمولاً نمی توان سلاح کشنده دانست (Gardner and Anderson, 2008: 240-241).



در کامن لا در این موارد گفته می شود «زمانی که کسی با قصد از اسلحه‌ی کشنده علیه دیگری استفاده می کند و به این وسیله او را می کشد، فرض می شود که قصد قتل داشته است» (لفیو، ۱۳۹۰: ۱۱۲)؛ تعبیری مشابه موضع فقهایی که معتقدند قصد رفتار نوعاً کشنده به منزله‌ی قصد قتل است، هر چند که خود آمریکایی‌ها اعتقاد دارند که دکترین سلاح کشنده مقوله‌ای جدا از بحث قتل عمدی ناشی از قصد قتل نیست (لفیو، ۱۳۹۰: ۱۱۳).

در موارد مزبور، در حقیقت قصد کشتن نفی نشده، بلکه صرفاً با این استدلال که چون اثبات قصد مجرمانه دشوار بوده، از طریق ارزیابی رفتار ارتكابی و اوضاع و احوال جانبی این قصد اصطیاد می شود. حقوقدانان غربی در عامد فرض نمودن چنین مرتکبین علم جانی را نیز به عنوان یک مؤلفه در کنار رفتار مورد توجه قرار داده‌اند (Gardner and Anderson, 2008: 240). لذا چون بیان شده که این دکترین باید در قالب یک اماره‌ی قابل رد مورد توجه قرار گیرد، نه به شکل یک فرض الزام آور، باید به مرتکب این فرصت داده شود که حقیقت یاب (معمولاً هیأت منصفه) را متقاعد نماید که به رغم به کارگیری عمدی سلاح کشنده، واقعاً قصد قتل را نداشته است. با این وجود، برخی نیز چندان با این موضع موافقتی ندارند؛ به طور نمونه در دعوای طرح شده علیه پیرس در سال ۱۸۸۴ قاضی هلمز به دکترین سلاح کشنده به عنوان تنها وسیله‌ی اثبات قصد قتل نگرسته و اظهار داشت «وقتی از هیأت منصفه سؤال می شود که آیا یک چوب دستی در یک اندازه‌ی مشخص، سلاح کشنده بوده است؛ در واقع در مورد آگاهی متهم از کشنده بودن پرسش نشده است. لذا کافی است که متهم آن را دیده و از آن همان طوری که بوده استفاده کرده باشد» (لفیو، ۱۳۹۰: ۱۱۴-۱۱۳).

ب. موردی که قتل عمدی اساساً نیازمند قصد سلب حیات نیست، لکن بر مبنای توسعه‌ی رکن روانی قتل عمد، از موارد سوءنیت صریح به سوءنیت ضمنی و بی پروایی شدید، می توان عمدی بودن قتل را بدون ضرورت داشتن قصد کشتن در نظر گرفت. دو مورد رایج چنین قتل عمدی را در ادامه به تفکیک بررسی می نمایم:

نخست. قتل عمد برخاسته از قصد ایراد صدمه شدید جسمانی. یکی از اقسام قتل عمد در کامن لا قتل توأم با سوءنیت ضمنی است، در دعوای انگلیسی ویکرز (Vickers) در سال ۱۹۵۷ دادگاه تجدیدنظر کیفری مقرر داشت که سوءنیت ضمنی عبارت از قصد ایراد صدمه شدید جسمانی است؛ در دعوای هیام (Hyam) در سال ۱۹۷۵ مجلس اعیان از ورود در تصمیم گیری در این زمینه باز ماند؛ اما بالاخره در دعوای کانینگهام (Cunningham) در سال ۱۹۸۲ تصمیم گرفته شد که قصد ایراد صدمه شدید بدنی سوءنیت ضمنی بوده و تا حدی از سوءنیت فرضی متمایز می باشد (Allen, 2007: 311)،



در این راستا این مسئله مطرح می‌باشد که آیا صرف اراده‌ی وارد کردن هر گونه صدمه‌ی جسمانی در تحقق قتل عمد کافی است؟ زمانی صدمه‌ی شدید جسمانی به طور موسع تفسیر می‌شود و شامل هر صدمه‌ی به قدر کافی جدی که در سلامتی و آسایش دیگری اختلال ایجاد می‌کند می‌گردد؛ ولی امروزه به معنای صدمه‌ی واقعاً جدی است (Smith & Hogan, 2005: 437). در راستای چنین طرز فکری در دعوای اسمیث (Smith) وایکنت کیلمور (Kilmuir) بیان نمود که صدمه شدید جسمانی به معنای واقعاً جدی می‌باشد. از این رو ممکن است شخصی که نه قصد سلب حیات داشته و نه مرگ قربانی را به عنوان احتمال پیش‌بینی می‌کرده، به ارتکاب قتل عمد محکوم شود (Allen, 2007: 312). اما متقابلاً در دعوای پاول (Powell) در سال ۱۹۹۹ لرد استین به سمت توجه این نگرش گام برداشت که کشتن باید در صورتی تحت عنوان قتل عمد شناخته شود که قصد سلب حیات یا یک قصد دایر بر ایراد صدمه‌ی واقعاً شدید همراه با آگاهی از خطر مرگ وجود داشته باشد. با این وجود لردها پذیرفتند که تنها مجلس می‌تواند مسأله‌ی مزبور را حل نماید (Allen, 2007: 312). همان‌طور که مشهود است در اینکه آیا علم مرتکب به وجود خطر مرگ در اثر رفتار ارتكابی اش ضروری است یا نه، اختلاف نظر وجود دارد؛ در همین راستا کمیسیون حقوقی انگلیس در بند (۱) ماده (۵۴) پیش‌نویس مجموعه قوانین جزایی مقرر داشته که مرتکب قتل زمانی عامد شناخته شود، که یا قصد از هاق نفس را داشته و یا قصد ایراد صدمه‌ی شدید شخصی را داشته باشد، در حالی که نسبت به اینکه می‌تواند موجب مرگ قربانی شود، آگاه باشد (Loveless, 2014: 257). کمیته منتخب مجلس اعیان در گزارش خود پیرامون قتل عمد و حبس ابد، مقرر پیشنهادی کمیسیون حقوقی را مورد حمایت قرار داده است (Allen, 2007: 312). با وجود این حتی در بین موافقین لزوم آگاهی متهم، معیاری یکسانی وجود ندارد؛ مجلس اعیان این قاعده را وضع کرد که اگر یک شخص متعارف در وضعیت مشابه متهم و با همان آگاهی وی از اوضاع و احوال جانی، می‌توانست تحقق چنین امری را به عنوان نتیجه‌ی طبیعی و محتمل رفتارش پیش‌بینی نماید، متهم می‌تواند در ایجاد مرگ یا صدمه‌ی شدید بدنی بر متهم قاصد فرض شود (Simester & Sullivan, 2007: 344)؛ برخی نیز بر این باورند که معمولاً ملاک این که آیا متهم پیش‌بینی نتیجه‌ی مجرمانه را کرده و یا نسبت به آن قاصد بوده است معیاری شخصی است، و به این امر بستگی دارد که آیا هیأت منصفه عقیده دارد که متهم واقعاً چنین پیش‌بینی و قصدی را داشته، و نه آنکه می‌بایست وی یا هر کس دیگری در آن شرایط قصد می‌داشته و یا چنین پیش‌بینی را می‌نموده است (Elliott & Quinn, 2006: 56).





با وجود آنچه گفته شد امروزه دادگاه‌های انگلیسی نمی‌گویند که پیش‌بینی همان قصد است بلکه اماره‌ای است که کاشف از قصد می‌باشد (Elliott & Quinn, 2006: 58)، از همین رو حقوق‌دانان انگلیسی اظهار داشته‌اند جایی که قربانی در اثر حمله‌ی متهم به وسیله‌ی سلاح، چاقو و یا هر ابزار سنگینی می‌میرد، این برداشت بسیار قوی به ذهن می‌رسد که متهم به منظور قتل یا صدمه‌ی شدید متعرض قربانی شده است. هیأت منصفه می‌تواند با اطمینان چنین برداشتی را ترسیم نماید و لیکن در جایی که دلیل قانع‌کننده‌ای وجود نداشته باشد که متهم قصد کشتن یا ایراد صدمه‌ی شدید جسمانی داشته است، اتخاذ چنین برخورد واضحی ناممکن خواهد بود (Simester & Sullivan, 2007: 345).

دوم، قتل عمد ناشی از بی‌پروایی شدید.^۱ این نوع قتل عمد، همان‌طور که گذشت، در حقوق جزای ایالات متحده صریحاً پذیرفته شده است، حقوق‌دانان آمریکایی در این زمینه بیان داشته‌اند که هر رفتاری که موجب خطر نامتعارف صدمه به دیگران یا اموال آن‌ها باشد، به‌طور کلی بی‌احتیاطی عادی گفته می‌شود. رفتاری که نه فقط موجب خطر نامتعارف، بلکه خطر بزرگی را سبب می‌شود را می‌توان بی‌احتیاطی فاحش نامید. وجوه تمایز میان خطر نامتعارف و خطر بزرگ در درجه‌ی آن‌ها است، و هیچ مرز دقیقی بین هر یک از این طبقه‌بندی‌ها وجود ندارد. رویکرد قانون جزای نمونه که به موجب آن قتل ناشی از بی‌پروایی، تنها در شرایطی که مبین بی‌تفاوتی شدید نسبت به ارزش حیات انسان باشد، عمدی محسوب می‌شود، در راستای تبیین ماهیت امر بیشتر مورد قبول حقوق‌دانان آمریکایی قرار گرفته است (لفیو، ۱۳۹۰: ۱۲۵ و ۱۲۳).

به هر تقدیر، رفتار همراه با بی‌احتیاطی شدید زمانی متصف به وصف بی‌پروایی خواهد شد که ایجادکننده‌ی خطر نیز به آن آگاه باشد. اما در این که ملاک آگاهی شخصی است یا نوعی، محل اختلاف است. برخی بر این عقیده‌اند که اگر انسانی متعارف خطر را درک کند، مرتکب صرف نظر از اینکه واقعاً خود آن را درک کرده است یا خیر، محکوم به قتل عمدی خواهد شد. در یکی از پرونده‌های انگلیسی، توصیه دادگاه بدوی به هیأت منصفه از این رو مورد تأیید قرار گرفت که اگر رفتار متهم (تکان دادن نوزاد که در اثر خفگی جان داده)، به گونه‌ای بوده که یک انسان متعارف احتمال

۱. رکن روانی در قتل مزبور مبتنی بر تقصیر و نه خواست و قصد مجرمانه است؛ لذا فرضاً اگر کسی به قصد از بین بردن حشرات موزی در حیاط منزل خود سم بریزد و اهل خانه را از قضیه مطلع نکند، چنانچه فرزندش از آن سم بخورد و بمیرد عمل وی به لحاظ بی‌پروایی فاحش در قبال جان دیگران می‌تواند در نظام کامن‌لا قتل عمد قلمداد گردد؛ در حالی که در حقوق کیفری ما به لحاظ وجود تقصیر مشمول بند (پ) ماده (۲۹۱) قانون مجازات اسلامی و قتل در حکم شبه عمد به‌شمار می‌رود.





وقوع مرگ یا صدمه‌ی شدید بدنی ناشی از انجام آن را درک می کرده، متهم مرتکب قتل عمدی به حساب می آید. از سوی دیگر بعضی از دادگاه‌ها، بر این اعتقادند که آگاهی شخصی متهم از خطر لازم است (لفیو، ۱۳۹۰: ۱۲۳ و ۱۳۴-۱۳۳).

۲-۲. حقوق فرانسه

قانونگذار فرانسوی در قانون مجازات سلب عمدی حیات از دیگری را قتل عمد دانسته، و رویه قضایی بر اساس قانون رکن روانی بزه مزبور را اراده‌ی سلب حیات^۱ دانسته است.

هر چند در حقوق این کشور، قصد سلب حیات، یگانه وضعیت ذهنی ای است که محقق قتل عمد می باشد، لیکن در مقام اثبات، قضات بر مبنای شرایط عمل، قصد قتل را استنتاج می کنند و چنین روشی در رویه قضایی فرانسه تثبیت شده است. این رویه قضایی نشان گر آن است که در برخی موارد، وجود قصد مفروض است.

به عنوان مثال، در موارد زیر قصد کشتن مفروض است: وقتی که مرتکب، با سلاحی خطرناک به یک قسمت حساس بزه دیده ضربه وارد آورده باشد؛ وقتی که در یک ترانزیستور، بمبی کار گذاشته باشد؛ روی پدال گاز کامیون، سنگی بگذارد و آن را بدون راننده و بدون چراغ، به سوی مأمورین دولتی روانه کند، در حالی که می داند اگر کامیون به کسی برخورد کند او را خواهد کشت؛ به سوی مأمورین دولتی که در حال انجام وظیفه باشند تیراندازی کند یا مواد منفجره به سوی آن‌ها پرتاب نماید؛ یا در یا در تیراندازی ای که به کمر بزه دیده آسیب رسانده است مشارکت داشته باشد (پرادل، ۱۳۸۶: ۴۶-۴۵).

موارد مزبور که محاکم فرانسه، آن‌ها را قتل عمد دانسته‌اند، در حقیقت همان مصادیق ارتکاب رفتارهایی است که نوعاً کشنده تلقی می شوند. با این وجود تحلیل حقوق فرانسه از موارد مزبور مفروض گرفتن قصد قتل است و نه آنکه آن را قسیم قتل عمدی توأم با قصد سلب حیات بدانند.

حقوقدانان فرانسوی در این خصوص بیان نموده‌اند که «این رویه قضایی، نتیجه‌ی مهمی در پی دارد که آگاهی مرتکب، از این که ضربات وارده بر حسب احتمال بسیار قوی، منجر به مرگ خواهد شد، را در حکم اراده‌ی روشن برای ارتکاب قتل می دانند. این تلقی، دامنه‌ی قصد قتل را گسترش می دهد، زیرا آگاهی از اثر کشنده‌ی یک عمل ارادی، برابر با قصد کشتن است» (پرادل، ۱۳۸۶: ۴۷). همان طور که از تحلیل مذکور برمی آید از منظر دکترین قضایی فرانسه قصد رفتار غالباً مرگ آور، با علم به آثار آن، همان قصد قتل است. حقوقدانان فرانسوی در تأیید این تحلیل با وضوح بیشتری بیان

نقش علم نوعاً کشنده رفتار در احاطه قتل عمد از حقوق اسلام و غرب





می‌دارند «بر مبنای رویه قضایی، قصد نه تنها از اراده‌ی کسب نتیجه مشخص می‌شود، بلکه همچنین، آگاهی از وقوع تقریباً حتمی نتیجه نیز نشانگر وجود قصد است» (پرادل، ۱۳۸۶: ۴۷).

نتیجه‌گیری

تحقیق پیرامون تأثیر آگاهی جانی به ویژگی عمل خویش جهت تحقق قتل عمد به اعتبار غالباً کشنده بودن رفتار ارتكابی، ما را به این نتیجه می‌رساند که مسأله‌ی مذکور سابقاً در قوانین موضوعه‌ی کشور به سکوت برگزار شده بود و همین امر موجب بروز تشتت اقوال میان صاحب نظران حقوقی گردید.

تبع و فحص در ادله‌ی فقهی نظریه تحقیق عمد به واسطه‌ی عمل غالباً کشنده حکایت از آن داشت که اطلاق برخی از روایات، حالت جهل جانی از ویژگی عمل خویش را نیز در بر گرفته و حسب اقتضای اطلاق، قتل ناشی از رفتار غالباً کشنده‌ی شخص ناآگاه فاقد قصد قتل نیز مشمول حکم عمد است. با این وجود، تدقیق در آرای فقهای امامیه نشان می‌دهد که ایشان بر حسب مقتضای اطلاق این دسته از روایات فتوا نداده و قتل ناشی از عمل غالباً مهلک شخص جاهل را عمدی و مستوجب قصاص به شمار نیاورده‌اند؛ در تأیید این موضع می‌توان به دلایلی چند استناد نمود: اولاً عمد از مفاهیم عرفی بوده که دارای حقیقت شرعیه نمی‌باشد و موضوع مورد بحث از نظر عرف عمد به حساب نمی‌آید؛ ثانیاً حسب آیه شریفه (۳۳) از سوره مبارکه اسرا مجازات قتل عمد در جایی قابل تحمیل به مرتکب می‌باشد که بر عمل وی عنوان ظلم، که از عناوین قصدیه است، صدق نماید، که در مانحن فیهم ممکن است ادعا شود که به دلیل آن که رفتار عرفاً ظلم محسوب نشده و مرتکب جاهل، بنابر اقتضای حدیث رفع فاقد تکلیف می‌باشد از شمول آیه شریفه که ناظر بر حق قصاص اولیای دم می‌باشد خارج است؛ ثالثاً از لحاظ عقلی مجازات شخصی که بدون قصد قتل و از روی ناآگاهی مرتکب فعل نوعاً کشنده‌ای که به مرگ دیگری می‌انجامد شده قبیح می‌باشد و از این رو انتساب چنین حکمی به شرع ممنوع است؛ رابعاً حتی در صورت بقای تردید در شمول احکام عمد بر موضوع مورد بحث، مقتضای قواعد و اصول آن است که عمل، قتل عمد مستوجب قصاص تلقی نشود.

در راستای چنین مبنایی قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در ماده (۲۹۰) مقرر نموده آگاهی مرتکب از نوعاً کشنده‌ی رفتار شرط عمدی بودن قتل است. در تبصره (۱) بار اثبات جهل، جز در مواردی خاص، که به نظر تحدید موجهی نیز ندارد، بر عهده‌ی مرتکب گذاشته شده است.



در نظام حقوقی کامن لا عنوانی مشابه قتل عمد ناشی از رفتار نوعاً کشنده نداریم و لیکن آن‌ها استفاده از سلاح مرگ آور را اماره‌ای بر وجود قصد قتل تلقی نموده که متهم با اثبات جهل خود می تواند عدم قصد ایراد صدمه‌ی شدید جسمانی، غالباً علم به نتیجه‌ی احتمالی صدمه را شرط تحقق قتل توأم با قصد ایراد صدمه‌ی شدید جسمانی، یا نوعی بودن معیار تشخیص علم اختلاف نظر وجود دارد. در قتل عمد ناشی از بی پروایی شدید نیز اساساً صرف آگاهی فرد از خطرناکی بزرگ رفتار برای حیات دیگران، و عدم احتیاط در اقدام، رکن روانی جرم را تحقق می‌بخشید.

در حقوق کیفری فرانسه، از نظر اثباتی، مواردی که شخص رفتار نوعاً کشنده‌ای را که سبب مرگ قربانی شود، انجام دهد، در صورت آگاهی از نتایج عمل خویش، محکوم به قتل عمد می‌دانند. البته، در این عرصه اقدام ارتكابی را کاشف از قصد قتل و نه قسیم آن می‌دانند، و لذا موضوع فاقد جنبه‌ی ثبوتی است.

منابع

قرآن کریم

۱. آقایی نیا، حسین، ۱۳۸۴ش، جرایم علیه اشخاص (جنایات)، تهران، میزان، چ ۱.
۲. ابن سعید حلّی، یحیی، ۱۴۰۵ق، الجامع للشرایع، قم، مؤسسه سیدالشهداء العلمیه، چ ۱.
۳. اردبیلی [مقدس]، احمد، ۱۴۱۶ق، مجمع الفائده و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان، بی جا، مؤسسه النشر الاسلامی، چ ۱، ج ۱۳.
۴. باهری، محمد، ۱۳۸۴ش، نگرشی بر حقوق جزای عمومی، تهران، مجل، چ ۲.
۵. براندن، استیو، ۱۳۷۶ش، مروری بر حقوق جزای انگلستان، ترجمه حسین میر محمد صادقی، تهران، حقوقدان، چ ۱.
۶. پرادل، ژان، ۱۳۸۶ش، حقوق کیفری تطبیقی: جرایم علیه اشخاص، ترجمه مجید ادیب، تهران، میزان، چ ۱، ج ۱.
۷. پور بافرانی، حسن، ۱۳۸۸ش [الف]، جرائم علیه اشخاص: صدمات جسمانی، تهران، جنگل جاودانه، چ ۱.
۸. _____، ۱۳۸۸ش [الف]، ضابطه دوم قتل عمدی: تعارض قانون و رویه قضایی، تازه‌های علوم جنایی، تهران، میزان، چ ۱.



۹. حسینی خامنه‌ای [مقام معظم رهبری]، سیدعلی، ۱۳۷۸ ش، تقریرات خارج فقه بحث قصاص.
۱۰. حلی [علامه]، حسن بن یوسف، ۱۴۱۱ ق، تبصره المتعلمین، تهران، مؤسسه طبع و نشر وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ ۱.
۱۱. _____، ۱۴۱۳ ق، قواعد الاحکام فی معرفه الحلال و الحرام، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه، چ ۱، ج ۳.
۱۲. خوانساری، سیداحمد، ۱۴۰۵ ق، جامع المدارک فی شرح المختصر النافع، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چ ۲، ج ۷.
۱۳. راوندی، قطب الدین سعید بن عبدالله، ۱۴۰۵ ق، فقه القرآن، مکتبه آیت الله المرعشی، چ ۲، ج ۲.
۱۴. سبزواری، سیدعبدالاعلی، ۱۴۱۳ ق، مهذب الاحکام فی بیان الحلال و الحرام، قم، دفتر آیت الله سبزواری، چ ۴، ج ۲۸.
۱۵. سپهوند، امیرخان، ۱۳۸۶ ش، جرایم علیه اشخاص، تهران، مجد، چ ۱.
۱۶. صادقی، محمد هادی، ۱۳۸۰ ش، جرایم علیه اشخاص، تهران، میزان، چ ۱.
۱۷. صانعی، یوسف، ۱۴۲۷ ق، فقه الثقلین فی شرح تحریر الوسیله: کتاب القصاص، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار الامام الخمینی (ره)، چ ۳.
۱۸. طباطبایی، سیدعلی، ۱۴۱۸ ق، ریاض المسائل، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چ ۱، ج ۱۶.
۱۹. _____، ۱۴۰۹ ق، الشرح الصغیر فی شرح مختصر النافع، قم، مکتبه آیت الله المرعشی، چ ۱، ج ۳.
۲۰. طوسی [شیخ الطائفه]، محمد بن حسن، ۱۴۰۰ ق، النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی، بیروت، دارالکتاب العربی، چ ۲.
۲۱. عاملی [شهید ثانی]، زین الدین بن علی، ۱۴۱۰ ق، الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیه، قم، کتابفروشی داورى، چ ۱، ج ۱۰.
۲۲. _____، ۱۴۱۳ ق، مسالک الافهام، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، چ ۱، ج ۱۵.
۲۳. عاملی [شیخ حر]، محمد بن حسن، ۱۴۱۲ ق، تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، قم، مؤسسه آل البيت (علیهم السلام) لإحياء التراث، چ ۱، ج ۲۹.
۲۴. فاضل آبی، حسن بن ابی طالب، ۱۴۱۷ ق، کشف الرموز فی شرح مختصر النافع، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه، چ ۳، ج ۲.





۲۵. فاضل اصفهانی [هندی]، محمد بن حسن، ۱۴۲۴ق، کشف اللثام عن قواعد الاحکام، بی جا، مؤسسه النشر الاسلامی، چ ۱، ج ۱۱.
۲۶. فاضل لنکرانی، محمد، ۱۴۲۷ق، تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله (کتاب القصاص)، قم، مرکز فقه الاثمه الاطهار (علیهم السلام)، چ ۳.
۲۷. لفیو، واین. آر، ۱۳۹۰ ش، سبیت و قتل در نظام کیفری ایالات متحده آمریکا، ترجمه حسین آقایی نیا، تهران، میزان، چ ۱.
۲۸. متین، احمد، ۱۳۸۲ ش، مجموعه رویه قضایی قسمت کیفری، تهران، رهام، چ ۲.
۲۹. مدنی کاشانی، رضا، ۱۴۱۰ق، کتاب القصاص للفقهاء و الخواص، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه، چ ۲.
۳۰. مرعشی شوشتری، سید محمد حسن، ۱۳۷۶ ش، دیدگاه‌های نو در حقوق کیفری اسلام، بی جا، میزان، چ ۲.
۳۱. مرعشی نجفی، سید شهاب الدین، ۱۴۱۵ق، القصاص علی ضوء القرآن و السنه، قم، مکتبه آیت الله المرعشی، بی جا، چ ۱.
۳۲. معاونت حقوقی و توسعه قضایی قوه قضاییه، ۱۳۸۶ ش، قانون مجازات فرانسه، ترجمه محمد رضا گودرزی بروجردی و لایلا مقدادی، قم، انتشارات سلسیل، چ ۱.
۳۳. مغنیه، محمد جواد، ۱۴۲۱ق، فقه الامام جعفر الصادق علیه السلام، قم، مؤسسه انصاریان، چ ۲، ج ۶.
۳۴. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۷-۱۳۷۶ ش، تقریرات خارج فقه بحث دیات، برگرفته از سایت اینترنتی مؤسسه تبیان www.tebyan.net.
۳۵. موسوی بجنوردی، سید محمد، ۱۳۷۶ ش، فقه تطبیقی، تهران، نشر میعاد، چ ۱، ج ۱.
۳۶. موسوی خویی، سید ابوالقاسم، ۱۴۲۲ق، مبانی تکمله المنهاج، قم، مؤسسه احیاء آثار الامام الخویی، بی جا، چ ۴۲.
۳۷. میر محمد صادقی، حسین، ۱۳۸۶ ش، جرایم علیه اشخاص، تهران، میزان، چ ۱.
۳۸. نجفی، محمد حسن، بی تا، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چ ۷، ج ۴۲.

39. Allen, Michael, (2007), Criminal Law, Oxford, Oxford University Press, 9th Ed.
40. Clarkson, C.M.V, (1987), Understanding Criminal Law, London, Fontana Press, 1st Ed.



41. Elliott, Catherine & Quinn, Frances, (2006), Criminal Law, England, Pearson Longman, 6th Ed.
42. Herring, Jonathan, (2008), Criminal Law, Bristol, Palgrave Macmillan, 3rd Ed.
43. Simester, AP & Sullivan, GR, (2007), Criminal Law: Theory And Doctrine, Oxford And Portland, Hart Publishing, 3rd Ed.
44. Smith, JC & Hogan, Brian, (2005), Criminal Law, Oxford, Oxford University Press, 11th Ed.
45. Gardner, Thomas J. & Anderson, Terry M., (2008), Criminal Law, Belmont, Thomson Wadsworth, 10th Ed.
46. Loveless, Janet, (2014), Complete Criminal Law: Text, Cases, and Materials, Oxford, Oxford University Press, 4th Ed.
47. Samaha, Joel, (2010), Criminal Law, Belmont, Thomson Wadsworth, 10th Ed.



پہلے پڑھیں
پھر لکھیں حقوق اسلام و مغرب

